

بحث دوم در بیع سندات: تخریج فقهی معامله بنابر عدم مالیت سندات

در بحث مالیت سندات یا اوراق قرضه، بعد از فراغ از این جهت که خود سند برخلاف پول کاغذی مال مستقل نیست، بحث در این است که بیع این سندات (از راه بانک یا بازار بورس)، مندرج در کدام یک از عناوین معاملی است و چه حکمی دارد؟

همان طور که بیان شد در کلمات بعضی از محققین مثل مرحوم آقای صدر در البنك اللاربوی و بعضی الاعلام در منهاج، گفته شد که این عمل، قابل تخریج به دو عنوان معاملی است:

تخریج اول این بود که این عمل، قرض باشد و سند، سند قرض باشد کما این که در تعریف اوراق سند قرضه گفته اند که این سند نشان دهنده وامی است که شرکت از مردم می گیرد و شرکت در مقابل این قرض سودی میدهد. حکم این عمل طبق این تخریج، حرمت است؛ چون مصداق قرض ربوی است لذا ولو اصل قرض وضعاً صحیح باشد اما تکلیفاً حرام است و مقرض فقط مستحق اصل مال است و مقرض نسبت به زیاده تکلیفی ندارد.

تخریج دوم این بود که این عملیه بر اساس بیع نسیه تفسیر شود به این معنی که شخص یک میلیون خود را می فروشد به یک میلیون و دویست نسیه. طبق این تفسیر هم گفتیم مساله برمیگردد به این که بیع پول به پول نسیه جائز است یا نه؟ محل بحث جایی است که دو پول، عملاً یک کشور باشد والا پول یک کشور به پول کشور دیگر را بلاشکال می توان معاوضه کرد. در این جا دو قول وجود دارد:

قول اول این است که این بیع مجاز است؛ چون هیچ یک از موانع صحت بیع در آن وجود ندارد و مصداق بیع ربوی هم نیست؛ چون ربای معاملی فقط در مکیل و موزون حرام است نه در معدود. از برخی کلمات مرحوم آقای اراکی در جواب به بعضی استفتائات، استفاده می شود که این بیع اشکالی ندارد.

اما قول دوم قول به عدم جواز است که سه تقریب دارد:

تقریبات منع از بیع پول به پول به زیاده

تقریب اول

از کلمات مرحوم امام طبق مبنایی که در بحث ربا و بطلان ربا دارند استفاده می شود که هر معامله ای ولو اسما و انشاءً مندرج تحت یکی از عناوین معروفه باشد، ولی اگر غرض از ایجاد آن رسیدن به زیاده باشد (فرار از ربا) دلیل حرمت ربا را آن را میگیرد؛ چون ادله ربا مختص نیست به جایی که عنوان معامله قرض باشد. لذا در خصوص فروش پول به مبلغ بیشتر، ولو عنوان بیع بر آن منطبق است، اما چون غرض از آن رسیدن به همان سودی است که قرض ربوی می خواستند به آن برسند، این معامله در حکم ربا و حرام است.

تمامیت این تقریب متوقف بر این است که چنین معنای اعمی را از ادله حرمت ربا که در قرض و بیع بیان شده بفهمیم، حال یا با استناد به ملاکات یا با ادله لفظیه. یکی از راه های فرار از ربا گفته اند این است که اگر میخواهد یک میلیون قرض بدهد و یک میلیون و پانصد هزار تومان پس بگیرد، مالی که مثلاً صد هزار تومان می ارزد را به ششصد هزار تومان بفروشد (سود) بعد به او یک میلیون قرض بدهد، یعنی مالی را به اکثر از قیمت متعارف بفروشند به شرط این که مبلغی را قرض بدهد. طبق مبنای مرحوم امام، همه این موارد و سایر موارد حیل ربا ممنوع خواهد بود، به تعبیر دیگر، این که پول به خاطر مدت، پول بزیاد ممنوع است.

اما اگر این مبنی را نپذیرفیم و گفتیم طبق ادله، حرمت ربا فقط در قرض یا ربای معاملی (مکیل و موزون) است و ربای قرضی هم در جایی است که در خود قرض، شرط زیاده ای شود (نه این که در ضمن بیع محاباتی یا مثل آن شرط قرض شود) از این جهت معامله مشکلی نخواهد داشت.

این که از وجوهی که برای حرمت ربا ذکر شده نمی توانیم استفاده علیت کنیم، بیان های مختلفی دارد. یک بیان این است که در خطباتی که برای احکام وجوهی را ذکر می کنند در صورتی علیت وجه مورد نظر را برای حکم قبول می کنیم که ابتداءً آن خطاب در مقام بیان حکم آمده باشد، اما اگر اصل حکم معلوم است و در توجیه و تقریب حکم، وجوهی ذکر شده است (کما هو الحال فی مثل روایات فضل بن شاذان) این وجوه صرفاً برای تقریب ذهن مخاطب است و نمی توان استفاده معمّیت و مخصّصیت کرد. بیان دیگر، مناسب نبودن آن وجه با حکم مذکور است مثل ترک اصطناع معروف که به عنوان یکی از وجوه حرمت ربا ذکر شده است در حالی که امر الزامی نیست لذا نمی تواند علت برای حکم الزامی حرمت ربا باشد و صرفاً حکمت و مقرب است.

تقریب دوم

مرحوم آقای صدر در البنك اللاربوی فرموده است که ولو این معامله به عنوان بیع انشاء شود، اما صحیح نیست؛ چون هرچند عنوان از قرض به بیع تغییر کرد، اما این مجرد تغطیه و پوشش لفظی برای غرض است والا این بیع فقط لفظاً بیع است و واقع و لبّ آن (به حسب غرض) قرض است. چون حقیقت قرض این است که انسان مالی را به دیگری تملیک کند و ذمه او مشغول به مثل شود. حقیقت قرض ربوی هم این است که مالی را تملیک به غیر کند به غرض این که ذمه او مشغول به همان به علاوه زیاده ای شود. طبق این تقریب، شراء سند ولو به اسم بیع واقع شده، اما واقعا قرض است که اتفاق می افتد.

فرق بین تقریب اول و دوم این است که در وجه اول، مرحوم امام می گوید بیع انجام شده نه قرض، منتهی دلیل حرمت ربای قرضی جایی که واقعا بیع انشاء شده باشد به غرض زیاده را هم می گیرد، اما در این وجه و وجه سوم، پذیرفته میشود که آنی که ملاک است مضمون انشائی است که از دو طرف صادر می شود و غرض نهائی ملاک نیست. حال که مضمون انشائی ملاک است، گفته می شود که مضمون انشائی در مانحن فیه، مضمون قرض است چون مضمون قرض، چیزی جز تملیک مع الضمان نیست. لفظ تا زمانی کاشفیت از مقصود و منشأ طرفین دارد که قرینه بر خلاف آن نباشد، درحالی که از راه خصوصیات که در قصد طرفین وجود دارد کشف می کنیم که مضمون قرض انشاء شده است.

تقریب سوم

بیان مرحوم آقای خوئی شبیه تقریب دوم است یعنی مثل تقریب سابق می گوید حقیقت این عمل قرض است و مضمون انشاء شده، مضمون قرضی است نه مضمون بیعی. قاعده، همان قاعده عامه است که برای فهم این که معامله انشاء شده و عوضین، مصداق کدام معامله و کدام عوضین است، باید مقصود انشائی طرفین را در نظر بگیریم یعنی اجراء احکام بر معاملات، تابع مضمون انشائی است نه مقصود نهائی و نه لفظ صرف. اما تفاوت آن با تقریب دوم، در دلیل و استدلال مطلب است:

مرحوم آقای خوئی فرموده است که این عمل و مضمون انشائی در این عمل، بیع است نه قرض؛ چون حقیقت بیع، معاوضه و تعویض دو مال است و حقیقت قرض، تملیک علی وجه الضمان است. دلیل این مطلب (که در فروش پول به زیاده بصورت نسیه مضمون انشاء شده قرض است نه بیع) این است که اگر

گیرنده پول آن را مصرف نکرد و همان را برگرداند، دهنده پول نمی تواند امتناع از قبول کند این امر نشان می دهد به حسب انشاء، تعویضی صورت نگرفته والا نمیشد که عین همان پول را برگرداند. پس مضمون انشائی، تملیک علی وجه الضمان به مثل است لذا می شود عین همان را برگرداند. با توجه به این که خصوصیت تعویض در اینجا وجود ندارد می فهمیم قرض است نه بیع. اما اگر هردو پول نقد و معین باشد حیثیت تعویض حفظ می شود.

حاصل این که بیع پول به پول اگر به نسیه باشد، چون خصوصیت تعویض را ندارد مصداق بیع نیست و فقط اسما بیع است.

بررسی تقریبات

اشکال تقریب اول بیان شد.

اشکال تقریب دوم: مجرد این که مطلوب نهائی شخص، گرفتن سود است باعث نمی شود که مضمون انشاء شده را از ظاهرش برگردانیم و بگوییم قرض است. پس این مطلب نیاز به شاهد دیگری دارد مثل شاهد عدم تعویض، اما مجرد وجود روح قرض کافی نیست برای این که مضمون کلام را تعیین کند لذا عمده وجه سوم یعنی تقریب مرحوم آقای خوئی است.

کلام برخی مولفین عامه برای حل مشکل

در کلمات مولفین عامه برای حل مشکل، تخریجات دیگری مطرح شده مثل این که اگر یک طرف معامله دولت باشد از راه قرض الحسنه یا تعجیل زکات یا مالیات مشکل را حل کرده اند و در غیر دولت، از راه های دیگر، مثلاً در قانون اردن مطرح شده که از راه مضاربه مشکل قابل حل است و اوراقی را چاپ کنند به نام اوراق مقارضه (نه قرضه) یعنی از باب مضاربه پول بدهند و سود بگیرند با تضمین هایی که وجود دارد.^۱

مناقشه

یکی از اشکالات این راه ها، این است که این بدیل ها موضوع مورد نظر را تغییر می دهند؛ چون فرض این بود که قرض است و شخص کاری را برای دهنده پول انجام نمی دهد، لذا مطرح کردن اوراق مقارضه، از

^۱ - المعاملات المالية المعاصرة فی الفقه الاسلامی (محمد عثمان شبیر) ص ۲۲۴-۲۲۷

مفروض بحث خارج است و پناه بردن به معامله دیگری به جای شراء سند است و مصداق شراء السند نیست.

اشکال دیگر این است که در مضاربه طبق نظر مشهور تعیین سود باید به نسبت سود حاصل از تجارت باشد، نه به نسبت سرمایه در حالی که در اوراق مقارضه سود به نسبت سرمایه حساب شده است. بله اگر خلافاً للمشهور قائل شدیم به این که تعیین سود لازم نیست به نسبت سود حاصل از تجارت باشد و می توان سود را به نسبت سرمایه لحاظ کرد به شرطی که علم داشته باشیم که سود حاصل بیشتر از این مقدار است، (همانطور که مرحوم آقای خوئی در حاشیه عروه فرموده اند و مرحوم آقای تبریزی به آن ملتزم شده اند به جهت این که آنچه از روایات مضاربه استفاده می شود این است که باید ربح بینهما باشد و این عنوان در مواردی که معلوم است تجارت سودی بیشتر از مقدار تعیین شده برای صاحب سرمایه - بصورت قطعی - دارد صادق است) این اشکال دوم وارد نخواهد بود.

و الحمد لله رب العالمین...